

امت یگانه

یکم

به درستی گفته‌اند که بُنی الاسلام علی کلمتین: کلمة التوحید و توحید الکلمة؛ بنای شامخ اسلام بر دو سخن استوار شده است: سخن از یگانگی و یگانگی در سخن؛ خدای را یکی دانستن و اُمت اسلامی را یکی خواستن.

سخن نخست حقیقت شریعت را می‌رساند: «در آغاز و بر فراز دین، شناخت اوست و اوج شناخت در باورداشتن اوست و باور کامل در گرو یکی دانستن اوست» (نهج البلاغه، خ ۱). از این روست که خدای بزرگ شرک را گناهی بس بزرگ دانسته است (لقمان، ۳۱) و اگر از هر گناهی درگذرد، از شرک ورزی در نمی‌گذرد (نساء، ۴۸ و ۱۱۶). چرایی تجدید نبوت‌ها هم در همین نکته نهفته است: پیامبری می‌آید و جان‌ها را سرشار از شمیم جانفزای توحید می‌کند، اما دیری نمی‌گذرد که خدایان و خدایگانان بر مسند خدای یگانه تکیه می‌زنند و مردمان با عالمان و زهدپیشگان - احبار و رهبان - بسان خدایان رفتار می‌کنند و به آنان منزلت و مصونیتی خدایی می‌دهند (توبه، ۳۱)؛ پس خدای متعال پیامبر دیگری را برمی‌انگیزاند تا همچنان نشان توحید فرازنده بماند. و این‌گونه است که این حقیقت پویا و پایا آموزه اصلی و مشترک همه ادیان الهی می‌گردد: «ای کتابیان! به سوی سخنی درآید که میان ما و شما یکی است؛ این‌که جز خدا را نپرستیم و هیچ چیزی را انباز او قرار ندهیم و یکدیگر را به جای خدا به خدایی نگیریم» (آل عمران، ۶۴).

دوم

دومین سخن طریقت نیل به آن حقیقت متعالی را نشان می‌دهد: همسویی و همگرایی؛ مردمانِ پراکنده دل راه به جایی نمی‌برند و دل‌های از هم جدا به ساحتِ خدا راه نمی‌یابند. حقیقت یگانه اُمّتی یگانه را می‌طلبند: «و این است اُمّت شما، اُمّتی یگانه و من پروردگار شما هستم؛ پس مرا بپرستید [پس پروای مرا داشته باشید]» (انبیاء، ۹۲؛ مؤمنون، ۲۳). یگانگی فصلی است که هم مایه قوام و دوام اُمّت است و هم مایه تشخیص و تمیّز آن از دیگر اُمّت‌ها؛ امت یگانه گرایش‌ها و برداشت‌های مختلف را برمی‌تابد، اما تا جایی که حدّ و مرزی درنیفکند و یگانگی و همبستگی را فروریزد. به همین جهت، مذاهب تا جایی در قلمرو دین می‌گنجند که مرزی نو درنیندازند و به آیینی مستقل و جدا افتاده فرانخوانند. مذاهب باید همواره خود را در پرتو دین و آیین مبنا و مرجع ببینند، نه آن‌که بر جایگاه دین بنشینند و خود را برابر نهادۀ دین بدانند. هیچ مذهبی نباید آن‌قدر فراخ شود که جا را بر دیگر مذاهب تنگ کند و دین را با همه شمول و گستردگی اش سهم اختصاصی خود به شمار آورد. همه باید امت اسلام را یگانه و دین اسلام را پردامنه بخواهند؛ هر راهی جز این به ناکجای ناآباد خواهد انجامید.

سوم

نگاهی که هم‌اینک به یگانگی امت اسلامی معطوف ساختیم، نگاهی است اصولی و راهبردی که یگانگی را بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت حقیقی دین و پیروان واقعی این آیین می‌داند و بیش از آن‌که در جست‌وجوی هم‌پیمانی برای دفع و رفع مشکلات پدیدآمده و دشمنانِ پیش‌آمده باشد، اصل خویش و روزگار وصل یارانِ هم‌کیش را می‌جوید و راهی را که خدا برای همیشه این اُمّت خواسته است، می‌پوید.

این نگاه در پی آن نیست که در پوشش شعارهای همگرایانه، دیگران را به آیین خود درآورد و خواسته دیرین خود را این بار به شیوه‌ای نوین برآورد. ما را همین بس که دیگران به باورها و آرایه‌های توحیدی و اخلاقی آراسته باشند و در خوبی‌ها بر یکدیگر پیشی بگیرند: «برای هر کدام از شما آیین و روشی را برنهادیم... پس در خوبی‌ها از یکدیگر پیشی بگیرید» (مائده، ۴۸). امروزه دعوت دیگران به جدّیت بیشتر و تأمل ژرف‌تر در آموزه‌های دینی‌شان، به یقین از دعوت آنان به آیین خود خردمندانه‌تر و

آینده‌نگرانه‌تر است. شاید بتوان گفت که در دنیای معاصر آن کس که در آیین خود استوار است، به آیین دیگر در نخواهد آمد و آن کس که در آیین خود نامطمئن و لرزان است، هیچ‌گاه پیرو راستین و پولادین هیچ آیین دیگری هم نخواهد شد.

ما تنها با رفتار مؤمنانه، خردمندانه و میانه‌روانه خود می‌توانیم نگاه مثبت دیگران را به خود و باورهای خود معطوف سازیم. در روزگاری که اصل و اساس دیانت در معرض آسیب‌ها و تهدیدهای خردکننده قرار دارد، ایجاد تزلزل در ارکان ایمانی و اعتقادی دیگران هرگز روا نیست.

چهارم

برای نیل به یگانگی سخت‌بنیاد و والانهاد، چاره‌ای جز اصلاح نگرش‌های واگرا نیست. باید یکپارچگی امت اسلامی، همچون یکتایی پروردگار، چون اصلی حاکم بر فراز دیگر باورهای اعتقادی و فقهی بشیند و بر مبنای آن هر چه به گسستن این امت یکپارچه می‌انجامد، از میان برداشته شود. نگرش‌های تند و غلیظی که تنها به کار جوامع بسته، به درون خزیده و از دیگران بریده می‌آید، باید به سمت اعتدال و میانه‌روی سوق داده شود. ولایت، که کلیدی‌ترین آموزه امامیان و مایه‌بالندگی ما شیعیان است، نیز از این قاعده فراگیر مستثنا نیست.

ولایت به معنای محبت اهل بیت - علیهم‌السلام - که در جان و دل همه مسلمانان جایگیر شده است، خود، عاملی وحدت‌آفرین است، اما ولایت معنایی بس عمیق‌تر نیز دارد که در حقیقت به محبت جهت‌گیری ژرف‌تر و معنا و کارکردی فراتر از یک امر عاطفی می‌دهد، و آن پذیرش امامت بلافضل علی - علیه‌السلام - و یازده نور نیز از سلاله آن حضرت است، همان‌هایی که، به فرموده پیامبر اکرم (ص)، در کنار قرآن کریم، مرجع فقهی و علمی اسلام‌اند و در معنویت از والاترین مقامات و در تقوا و عدالت از بالاترین درجات و در زعامت و راهبری امت از بیشترین صلاحیت‌ها برخوردارند. این معنا هرچند از اختصاصات شیعه امامیه است، ولی اگر به درستی فهم شود به گسست در درون امت اسلام نمی‌انجامد. اگر اهل سنت و جماعت بر خود می‌پسندند که بر عدالت و محوریت صحابه پای بفرسند، سزد که بر ما نیز بیسندند که بر عصمت و مرجعیت اهل بیت اصرار ورزیم.

اما ولایت در معنایی دیگر و در تفسیری از این فراتر می‌تواند مایه گسستِ جامعه اسلامی باشد. غلو در حق امامان اهل بیت (ع)، اعتقاد به تفویض امور به آنان یا برخورداري آنان از هر شأن و مقامی که به ساحتِ ربوبی اختصاص دارد، اسطوره‌ای و دست‌نیافتنی کردن آنان، آمیختن حقیقتِ دل‌انگیز ولایت با سب و ناسزا و دشمنی‌های ناروا، و مقولاتی از این قبیل هرگز با یگانگی امت نمی‌سازد و هیچ خدمتی به آیین پاک پیامبر و خاندان مکرم او نمی‌رساند. امامان بزرگوار ما همواره از پیشگامان توحید و از داعیه‌داران وحدت امت اسلامی بودند، و از مقام و منزلت خود و از حقوق پایمال شده خود تا جایی سخن می‌گفتند و دفاع می‌کردند که به این دو رکن پابرجا، یعنی کلمه توحید و توحید کلمه، آسیبی نرساند و همین رمز ماندگاری نام، یاد و راه آنان بوده است و پیشی گرفتن بر آنان یا عقب افتادن از ایشان برآیندی جز آسیب دیدن میراث گرانقدر آن امامان همام نخواهد داشت. و فرجام نیک از آنانی است که جامعه تقوا در برشان و یقین راهبرشان است.

سردبیر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی